



در آمد

حجت الاسلام والمسلمین جواد علامی، یکی از ۹ نفر علمای مبرز و برجسته کرمانشاه - و در رأس آنان شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی - است که معتمد و طرف مشورت حضرت امام خمینی (ره) بودند.

این روحانی که امروز امام جماعت سه مسجد مشهور تهران (در سه نوبت صبح، ظهر و عصر، مغرب و عشاء) است، به سبب سالها اقامت و فعالیت در کرمانشاه از هم نشینی و همکاری با آن عالم بزرگوار خاطره‌ها و گفتنی‌های فراوانی در سینه دارد.

در یکی از روزها، پس از اقامه نماز جماعت به امامت ایشان، پای حرف‌هایش نشستیم و از شهید محراب گفتیم و شنیدیم.

ایشان بزرگ ما بودند...

حجت الاسلام جواد علامی در گفت و شنود با شاهد یاران

مسجد و حوزه علمیه را در کرمانشاه احداث می‌کنند، به نام مدرسه علمیه حضرت آیت الله العظمی بروجردی که البته بانی آن تاجری تبریزی به نام فرهودی بوده و او زمین آن را در اختیار حضرت آیت الله می‌گذارد. بعد از آماده شدن این حوزه علمیه، آیت الله بروجردی چهار نفر از اساتید نامی را که هر چهار نفر آن‌ها اصلاً اصفهانی بودند، فرستادند تا بروند و در آن مدرسه علمیه تدریس کنند که در رأس این چهار نفر امام سدهی اصفهانی بود و دیگر آیت الله شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی که از آیات بزرگ بودند و همشهری آیت الله اشرفی اصفهانی بوده و آقای غدیری و شهید اشرفی اصفهانی که آیت الله بروجردی به همراه این آقایان، گروهی هم از طلاب را فرستادند که در آن حوزه تحصیل کنند تا درس آن حوزه گرم باشد. وقتی این‌ها وارد کرمانشاه شدند، صبح نماز جماعت را یکی از این آقایان می‌خواند؛ مثلاً آقای شیخ عبدالجواد. ظهرها امام سدهی می‌خواند و شب‌ها آقای غدیری یا حاج آقا عطاء می‌خواند، برای این که اتحاد خودشان را عملاً به مردم نشان دهند که این چهار نفر به یکدیگر اقتداء می‌کنند، این اتحاد باعث شد که جمعیت عظیمی در آن جا گرد هم بیایند.

بعداً آن سه نفر دیگر، یعنی مرحوم آقای امام سدهی و شیخ عبدالجواد و آقای غدیری کرمانشاه، را ترک می‌کنند و فقط حاج آقا عطاء اشرفی در کرمانشاه می‌ماند و سال‌های متمادی در آن جا سکنی می‌گزیند، اما با صبر و بردباری‌ای که توأمان هم بتواند در آن حوزه تدریس کند و هم امام جماعت مطلق

در بدو ورود به نجف اشرف، ایشان مجتهد بودند، یعنی در حوزه اصفهان به اجتهاد رسیده بودند. وقتی که آیت الله اشرفی اصفهانی وارد قم شدند و تا سن چهل سالگی مرتب درس خواندند، با توجه به این که ایشان متأهل بودند، در کل مدت نوزده سال اقامت در قم و اشتغال به تحصیل جمعاً چهارماه در خدمت خانواده بودند و بعد از آن متأهلاً در قم ساکن بودند و از محضر بزرگان استفاده کردند. مخصوصاً از محضر آقای سید محمدتقی خوانساری همان آیت اللهی که

وقتی که آیت الله اشرفی اصفهانی وارد قم شدند و تا سن چهل سالگی مرتب درس خواندند، با توجه به این که ایشان متأهل بودند، در کل مدت نوزده سال اقامت در قم و اشتغال به تحصیل جمعاً چهارماه در خدمت خانواده بودند و بعد از آن متأهلاً در قم ساکن بودند و از محضر بزرگان استفاده کردند.

نماز باران در قم خواندند و باران بارید. شهید، از مرحوم آیت العظمی سید محمدتقی خوانساری اجازه اجتهاد گرفتند. آیت الله اشرفی اصفهانی از اساتید نامی قم در سطوح عالی‌ه بودند. ایشان تا سال ۱۳۳۵ از محضر آیت الله العظمی بروجردی استفاده کردند. بعد از آن آیت الله العظمی بروجردی یک مجموعه‌ای از

حاج آقا، خدمت‌تان رسیده‌ایم تا از خاطرات‌تان با شهید محراب حضرت آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی - طاب‌ثراه - و نیز در خصوص شخصیت ایشان برای ما بگویید. من یک بیوگرافی از آن شهید برای شما عرض می‌کنم و در خلال آن روابط خودم را با ایشان توضیح می‌دهم.

مرحوم شهید آیت الله حاج آقا عطاء فرزند مرحوم شیخ محمدجعفر اشرفی از علمای معروف و بزرگ سده اصفهان که الآن به خمینی شهر تغییر نام پیدا کرده است بودند. ایشان تا سن دوازده سالگی در سده درس خواندند و از دوازده سالگی تا بیست و دو سالگی به مدت ده سال در مدرسه نوریه اصفهان به تحصیل مشغول بودند که این مدرسه از مدارس قدیمی اصفهان است و در کمال تنگنای معیشتی به تحصیل علم پرداختند و از اساتید بزرگی مثل مرحوم آیت الله درچهای، آیت الله فشارکی و آیت الله مدرّس - البته نه آن شهید مدرّس معروف - کمال استفاده را بردند و در سال ۱۳۳۱ در سن بیست و دو سالگی برای تحصیل از اصفهان به قم آمدند.

علت این که زودتر از سن بیست و دو سالگی به قم نیامدند، چه بود؟

در زمان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و پیش از آن حوزه اصفهان حوزه معتبری بود، به طوری که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی که برای درس خواندن به اصفهان آمدند، وقتی که از اصفهان برای ادامه تحصیل به نجف اشرف عزیمت می‌کنند،

پیش‌نماز آن مسجد شدم و از همان‌جا با آیت‌الله اشرفی آشنا شدم.

قبل از آن، ایشان را نمی‌شناختم؟

خودشان را نه، اما پسرهای‌شان را در قم می‌شناختم و اصل شناخت ما از کرمانشاه شروع شد و در آن دیار، بیش‌تر در خدمت‌شان بودیم. همان مسجد هم که من امام جماعتش بودم که به مسجد ترک‌ها معروف بود، بعداً پایگاه صلواتی ما در ایام جنگ شد و آن‌جا را تجدید بنا کردیم. کلاً آن مسجد، محل استراحت و محل غذاخوری و همین‌طور آرامش و آسایش رزمندگانی بود که عازم جبهه‌ها بودند یا در حال برگشت علمای نامی کرمانشاه که حدود نه نفر بودند از آن‌ها استقبال می‌کردند. بعد از انقلاب ما نه نفر جلساتی داشتیم که در رأس جلسات‌مان حاج آقا عطاء بودند و بنده نیز یکی از شرکت‌کنندگان در آن جلسات بودم.

اسم آن نه نفر را یادتان هست؟

بله، به‌جز بنده و آیت‌الله اشرفی، آیت‌الله عبدالجلیل جلیلی، آیت‌الله شیخ محمدرضا کاظمی و علمای دیگر مرحوم آیت‌الله شیخ مجتبی آخوند، آیت‌الله زرنندی و آیت‌الله نجومی که ما اعضای این جلسه بودیم و کارهایی با مشورت یکدیگر انجام می‌دادیم. مرحوم شهید حاج آقا عطاء اشرفی بعد از پیروزی انقلاب سهم به‌سزایی در پیش‌برد انقلاب داشتند. یکی این‌که ایشان صددرصد محو در شخصیت امام بوده است و سراپا ارادت بود نسبت به امام راحل - اعلی‌الله مقامه شریف - و متقابلاً حضرت امام(ره) هم ارادت خاصی به ایشان داشتند و خلوص ایشان طوری بود که ارادت‌شان به امام برای رضای خدا بود و بعد هم، هر خدمتی که در پیش‌برد انقلاب از دست‌شان برمی‌آمد، با وجود کهولت سن که حدود هشتاد سال داشتند، انجام می‌دادند. ایشان تا آخرین لحظات، خدمتی که به جبهه‌ها و جنگ داشتند قطع نشد، چون خود من که یکی از کارهایم رسیدگی به جبهه‌ها از نظر تدارکات و جمع‌آوری و ارسال کمک‌های مردمی بود و مؤسس پایگاه‌های صلواتی در غرب کشور بودم، به عینه و مدام شاهد این خدمات بودم.

همان مدرسه آیت‌الله العظمی بروجردی باشد. اما در خصوص شهید حاج آقا عطاء اشرفی، اگر کسی بخواهد شخصیت این شهید بزرگوار را بشناسد باید آن پیام تسلیت امام راحل را بخواند، این همه علما و شهدایی که بعد از پیروزی انقلاب شهید شدند و امام در سوگ آن‌ها پیام تسلیت دادند، هیچ‌کدام از این پیام‌ها به قدرت و عنایت خاص این پیام‌نبرده است. این مطلب را فقط کسانی می‌توانند درک کنند که پیام‌های امام را کنار هم بگذارند و ببینند که از نظر علمی و عملی، امام در چه حد به ایشان معتقد بوده‌اند. مجموعه مناجات‌های اشرفی را هم من توصیه می‌کنم که مردم بخوانند. اما از زهد ایشان برای‌تان بگویم و آن این‌که تجار کرمانشاه جمع می‌شوند و برای ایشان خانه‌ای تهیه می‌کنند به مبلغ چهل و چند هزار تومان که این خانه پشت حوزه علمیه و در دامنه کوه بود و باید تعداد زیادی پله راه، این پیرمرد، هر روز بالا و پایین می‌رفته است. در وصیت‌شان نیز نوشته‌اند این خانه از سهم امام است و وارث من باید سهم امام را از ماترک من جدا کنند و مابقی ارثی که می‌ماند بین خودشان تقسیم کنند. این مثنوی نمونه خروار از زهد ایشان است و خدا درجات‌شان را عالی کند. اما بنده، از سال ۱۳۵۳ وارد کرمانشاه شدم، در آن شهر یک آیت‌الله شیخ حسن علامی بودند که اصلاً اصفهانی و پدرشان نیز از تجار نامی اصفهان بودند و در کرمانشاه مقیم شدند. از پسران ایشان، یکی که آقا شیخ حسن علامی بود که اولین آقای کرمانشاه بود و پس از هشت‌ماه از رحلت ایشان من را به‌جای آن مرحوم دعوت کردند؛ به مسجدی که در آن نماز می‌خواندند.

اسم مسجد چه بود؟

اسم کسی که مسجد را ساخته و کیل‌الدوله بوده است، ولی این مسجد پانوق ترک‌های مقیم کرمانشاه بود. مهم‌ترین دسته، مهم‌ترین اجتماعات برای عزاداری در آن مسجد تشکیل می‌شد که مرحوم آقا شیخ حسن علامی وصیت کرده بود که قبر من را در آستانه ورودی مسجد دفن کنید تا این عزاداران حسینی از بالای قبر الغرض، من از سال ۱۳۵۳ به کرمانشاه رفتم و

به‌جز بنده و آیت‌الله اشرفی، آیت‌الله عبدالجلیل جلیلی، آیت‌الله شیخ محمدرضا کاظمی و علمای دیگر مرحوم آیت‌الله شیخ مجتبی آخوند، آیت‌الله زرنندی و آیت‌الله نجومی که ما اعضای این جلسه بودیم و کارهایی با مشورت یکدیگر انجام می‌دادیم.

پایگاه‌های صلواتی کارشان فقط پذیرایی از رزمندگان بود؟

بله، ما پایگاه‌های صلواتی‌ای در باختران داشتیم که خودمان آن‌ها را ساخته بودیم هم؛ در سر پل ذهاب؛ هم در گیلان‌غرب که به تنگه حاجیان معروف است و هم در کنار مسجد جامع ایلام خلاصه رزمندگانی که به آن‌جا می‌آمدند، چون بعضی‌ها در تاریکی شب وارد می‌شدند و ارگان‌ها و ادارات تعطیل بود و کار پذیرش آن‌ها انجام نمی‌شد، شب را در این پایگاه‌ها می‌گذراندند و ما از آن‌ها پذیرایی می‌کردیم و امکانات رفاهی مانند حمام و خودرو و امکانات مورد نیازشان را فراهم می‌کردیم.

آقای اشرفی این مسؤلیت را به شما داده بودند؟

آقای اشرفی هم یکی از نه نفری بودند که ما در خدمت‌شان بودیم، منتها ایشان بزرگ ما بودند و بنده هم تا ایشان بود و بعدها نیز، هرگز نماز جمعه را ترک نکردم، ایشان در منزل آقای شیخ محمدرضا کاظمی اظهار داشتند: "من در جماران خدمت حضرت امام گفته‌ام که عده‌ای از اهالی کرمانشاه مایلند من در آن‌جا نماز جمعه بخوانم. امام فرموده‌اند باید علمای شهر نامه بنویسند و امضاء کنند." این سیاست امام بود که همیشه درخواست می‌کردند که ائمه جماعت یا علمای آن بلد این چنین بنویسند تا بعداً با آن امام جمعه منصوب امام کمال همکاری را بکنند. لذا آن‌جا در منزل مرحوم آیت‌الله کاظمی یک نامه نوشتیم و آن نامه را هم من مأمور شدم ببرم به خدمت امام. امام در آن زمان قم بودند و در منزل آیت‌الله محمد یزدی سکونت داشتند و ما به آن‌جا رفتیم و نامه آقایان را به امام دادیم. امام نامه را گذاشتند زیر وسایل‌شان، عرض کردم آقا، محتوای این نامه در خصوص امامت جمعه حاج آقا عطاء اشرفی است و امام خیلی خوشحال شدند و فرمود: "خوب شد؛ ایشان مورد تأیید من هم هست."

در دیداری که با حضرت امام داشتید، اتفاق دیگری هم افتاد؟

یک کارهایی هم بود در این خصوص که من اقدامی کرده بودم تا خانه‌هایی برای فقرا ساخته شود. یک عده صاحبان زمین آمده و زمین‌های‌شان را به من داده بودند که این کار را بکنم. این کار اصلش در شیراز اتفاق افتاده بود، در آن شهر، آیت‌الله مجد محلاتی، در زمان پیش از پیروزی انقلاب یک‌صد باب خانه برای فقرا ساخته بود که فقط پنج سال در آن‌جا سکونت داشته باشند و اگر صاحب خانه شدند یا نشدند، خانه را تخلیه کنند و به فقرا دیگر تحویل



خلاصه، خیلی طول کشید تا تماس گرفتند. جماران و به امام راحل ماجرا را گفتند. امام هم فرمودند وصیت شهید هر چه بوده، به آن عمل کنید. وصیت آن مرحوم هم این بود که مرا در کنار قبر مرحوم شمس‌آبادی دفن کنید. فلذا، قبر مرحوم حاج آقا عطاء اشرفی هم در کنار قبر شمس‌آبادی قرار گرفته است و تشییع جنازه خیلی با عظمت بود، یعنی از سده که دو فرسخ راه یا بیش تر است تا میدان امام خمینی اصفهان جنازه را بر روی دوش آوردند. در طی این همه راه، جنازه را با یک شور و حالی آوردند، یک تشییع جنازه کم‌نظیری در اصفهان برگزار شد که تاکنون کم‌تر اتفاق افتاده و شهید در همان‌جا آرمید. عده زیادی از ائمه جمعه و جماعات شهرستان‌ها به مراسم آمده بودند. از آیات عظام و بزرگان و وزراء و وکلا و مسؤولان هم خیلی‌ها حضور داشتند. خداوند درجات‌شان را عالی است، متعالی بفرماید.



از خاطرات جبهه با شهید بگوئید؟
خاطرات و مسائل مربوط به جبهه را کسی می‌تواند درک کند که کرمانشاه و جبهه‌های غرب را از نزدیک دیده باشد. ما کارمان این بود که هر روز در جبهه‌ها و بین رزمندگان بودیم. در آن زمان، هر بخش از جبهه در دست یک نهاد نظامی یا انتظامی بود. مربوط به ژاندارمری، یک قسمت مربوط به شهربانی و یک قسمت هم مربوط به کمیته، یک قسمت به سپاه و بسیج. وقتی آدم به آن‌جا می‌رفت، در معذورات اخلاقی قرار می‌گرفت و مجبور بود به همه این‌ها سر بزند، مبادا به یکی از این ارگان‌ها برنخورد و دیگران بازدید نکرده باقی بماند و این موضوع، سوء تفاهم به‌وجود بیآورد.

در کتاب‌های خاطرات ایشان خوانده و از زبان بسیاری شنیده‌ایم که شهید محراب می‌رفتند و به یکایک معلولین و جانبازان سر می‌زدند و بالای سر جنازه‌های مطهر شهدا می‌رفتند.

وقتی شهید بزرگوار به مثلاً بازی دراز می‌رفت یا به پادگان اباز، مجبور بود به همه آن‌ها سر بزند، چون همه دوست‌شان داشتند و بنده هم در آن‌جا بودم. همیشه می‌رفتم و می‌آمدم و خودم چندین بار در همین جاهایی که اسم بردم شهید را می‌دیدم. سمت کردستان هم بسیار پر مخاطره بود، در آن‌جا هم شهید، همیشه در رفت‌وآمد بود و در دیگر جریاناتی که پیش می‌آمد نیز حضور داشت، مثلاً صدام گاهی در بحبوحه فصل سرما و گرما عده‌ای را از عراق بیرون می‌کرد. در میان این‌ها پیرزن، پیرمرد هم بودند که شهید به هر نحوی برای این‌ها اردوگاه‌هایی درست می‌کردند و همیشه به اردوگاه‌ها می‌رفتند و به این افراد سر می‌زدند. از میان بیمارستان‌هایی که در چهار استان اطراف بودند، بهترین‌شان بیمارستان و همیشه کرمانشاه بود. همه، از استان‌های کردستان و ایلام و لرستان و حتی همدان می‌آمدند به بیمارستان طالقانی کرمانشاه، بیمارستان دیگری هم بود که آن هم خیلی خوب بود و من هم مأموریت داشتم که به بیمارستان‌ها بروم و به مجروحان از نزدیک سر بزنم. آیت‌الله اشرفی همیشه عنایت

و هوایم‌های عادی نمی‌توانستند به فضای کرمانشاه وارد شوند و قرار شد هوایم‌های جنگی جنازه مرحوم آیت‌الله اشرفی را از کرمانشاه ببرند به سده اصفهان. در آن زمان مسؤول سپاه اصفهان و یزد و کرمان که حدود بیست و چهار شهر می‌شد، آیت‌الله نمازی بودند که الان امام جمعه کاشان هستند. ایشان زمانی در کرمانشاه مقام قضاوت داشتند و شب‌ها می‌آمدند در بیرونی ما استراحت می‌کردند و برای تشییع جنازه آیت‌الله اشرفی آمده بودند، خلاصه، با هوایم‌های جنگی جنازه را بردیم و قرار شد از مسقط‌الرأس‌شان، سده اصفهان که حالا خمینی شهر شده است، پیکر شهید را انتقال دهند و بیاورند به اصفهان، در میدان نقش جهان که حالا میدان خمینی شده و در آن‌جا بر آن نماز خوانده شود. شهید، وصیت‌شان این بود که ایشان را در کنار قبر آیت‌الله شمس‌آبادی دفن کنند که به گل‌زار شهدا معروف است. وقتی جنازه را به مسقط‌الرأس بردند، در آن‌جا سده‌ای‌ها همه گفتند ما آقای خودمان را نمی‌گذاریم در جایی دیگر دفن کنید، باید بگذارید تا آقای اشرفی را در همین خمینی شهر به خاک بسپاریم.

ایشان در اکثر جبهه‌های غرب و جبهه‌های خوزستان، با توجه به سن زیادشان، در عملیات‌ها شرکت می‌کردند و آن‌چه کار می‌توانستند انجام می‌دادند و با وجود پیرمردی کارهای بزرگی صورت دادند و صبر و بردباری داشتند و در کمال زهد از دنیا رفتند.

دهند. ما تصمیم گرفتیم در کرمانشاه هم این کار را انجام دهیم و عده‌ای حاضر شدند با ما همکاری کنند و پول نقد و مصالح در اختیارمان گذاشتند. من اسناد این کارها را بردم خدمت امام و آن‌ها را دادم به ایشان و عرض کردم من چنین برنامه‌ای دارم. امام فرمودند دست نگه داریم و بعد معلوم شد که ایشان به همین منظور دستور تأسیس بنیاد مسکن را صادر کرده‌اند و نیازی نبود که ما کاری بکنیم.

می‌دانیم که حضرت امام (ره) از آیت‌الله اشرفی اصفهانی شناخت کاملی داشته‌اند، احتمالاً فقط منظورشان از نگارش نامه علمای این بوده است که بقیه را ملزم به همکاری با شهید اشرفی کنند؟

بله، شناخت که در حد اکمل داشتند، چون ایشان در خدمت امام راحل درس‌ها خوانده بود و امام با علم و دانایی آن نامه را به ایشان نوشته بودند و این، معطوف بود به آشنایی قبلی‌شان و این‌که شهید در اکثر جبهه‌ها و بعضی از اوقات که به جبهه می‌رفت لباس جندی یعنی لباس نظامی می‌پوشید و خودش در بسیج ثبت‌نام کرده بود.

در خصوص فعالیت‌های جبهه شهید اشرفی بیش‌تر توضیح دهید؟

ایشان در اکثر جبهه‌های غرب و جبهه‌های خوزستان، با توجه به سن زیادشان، در عملیات‌ها شرکت می‌کردند و آن‌چه کار می‌توانستند انجام می‌دادند و با وجود پیرمردی کارهای بزرگی صورت دادند و صبر و بردباری داشتند و در کمال زهد از دنیا رفتند. یکی از کارهای دیگر این‌که یک هفته پیش از شهادت شهید، من رفتم به منزل ایشان و خدمت‌شان بودم. یک اتاق کوچکی بود که در آن‌جا، مردم خدمت‌شان می‌رسیدند. در گوشه همین اتاق یک جایی را به من نشان دادند. تا آن موقع تعدادی از امامان جمعه شهید شده بودند؛ از جمله آیت‌الله قاضی طباطبایی، آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله دستغیب و بعد از این‌ها نیز دیدیم که آیت‌الله اشرفی اصفهانی شهید شدند. بله، من دیدم کفن‌شان و تربت سیدالشهداء را گذاشته‌اند در گوشه اتاق و گفتند من این‌ها را دم دست گذاشته‌ام، چون ممکن است شهید بشوم. این چیزی بود که من به عینه خودم شاهد آن بودم.

این خصوصیت ایشان مشهور است که همواره آماده شهادت بودند.

آماده بودند، کاملاً آماده؛ یعنی این چیزی بود که بنده از نزدیک دیدم. خلاصه، مطالب در مورد شهید بسیار است، چون من سال‌های زیادی در خدمت‌شان بودم. فقط آن‌چه در یاد مانده عرض کردم و آقا زاده‌های‌شان که تاکنون چند نوبت نماینده مجلس شده‌اند، بهتر می‌توانند از ایشان صحبت کنند. اما در ارتباط با پدرشان آیت‌الله اشرفی، یک خاطره از تشییع پیکر پاک شهید به ذهنم آمد که چون شما اصرار دارید تعریف می‌کنم: ایام جنگ بود، جنگی پُر مخاطره

نگفته است.

این محبوبیتی که شهید در نزد امام داشتند از کجا نشأت گرفته بود؟

یکی به سبب تقوا و یکی هم علم‌شان، هم عالم بودند، هم فاضل و هم مجتهد و هم آدم خوبی بودند. البته تقوا را دیگران هم دارند؛ اما مراتب دارد. حاج آقا عطاء، به راستی از مردان نیک روزگار بودند. امام آن‌چه گفتند، بی حساب نبود. امام راحل، امام راحل بودند. خداوند درجات‌شان را متعالی کند. ایشان این تعریف‌ها را از آقای اشرفی‌ای که سال‌ها در قم او را می‌شناختند، هم سوابق قبل و بعد و حال، همه را امام داشتند و این‌ها را نوشتند. البته تمام شهدا عزیزند. خلاصه، این را می‌خواهم عرض کنم که حاج آقا عطاء، یک عالمی بودند که از نظر علمی مجتهد و نیز عامل و اهل عمل بودند. این‌ها همگی معروف به تقوا بودند، حتی آن رفقای که با هم آمده بودند به کرمانشاه، امام سدهی، آقا شیخ جواد جبل‌عاملی، آقای غدیری و بقیه از کسانی بودند که: «هیبتا عن يعطى الزمان بمنله ان الزمان بمنله اعقموا» این شعری بود که وقتی شیخ مفید از دنیا رفت، امام زمان «سلام‌الله‌علیه» بر سنگ قبر ایشان نوشتند، یعنی دنیا عقیم است از این‌که دوباره مثل شیخ مفید بیآورد.

علت محبوبیت و معروفیت شهید در بین مردم به نظر تان چه بود؟

تقوا، تقوا، تقوا، همه را بین مردم عزیز می‌کند، مردم هم زرنگند و از دور با ذر بین‌های بسیار قوی علما را زیر نظر دارند. مردم به خوبی می‌فهمند و آن کسی را که عالم است و کسی که را عامل است خوب می‌شناسند، گفته که ایشان از آن‌هایی است که عامل هم بود.

از میان آن‌چه در مورد شهید زیاد

شنیده‌ایم، مبتنی بر وجه لطیف‌بودن و رقیق‌القلب‌بودن و مهربانی خیلی زیاد و رحمت شهید و این‌که اصلاً اهل کینه نبوده‌اند است، در این خصوص توضیح دهید.

درست است، ایشان به کلی با کینه بیگانه بودند. اصلاً سراغ نداریم که مثلاً در برابر کسی جبهه گرفته باشند. ممکن است با بعضی از افراد، براساس وظیفه شرعی، برخوردی کرده باشند اما کسی به یاد ندارد که ایشان با کسی دشمنی داشته باشند، ایشان مافوق این حرف‌ها بودند. خصایل نیک شهید، یکی دو تا نیست که من بگویم.

یک دهان خواهم به پهنای فلک
تا بگویم وصف این رشک ملک
گر دهان یابم چنان و صد چنین
تنگ آید در بیان آن امین
آن‌قدر هم گر نگویم ای صنم
شیشه دل از ضعیفی بشکند
شیشه دل را چو نازک دیده‌ام
بهر تسکینش دوا بریده‌ام
بله، این تعریف‌هایی که ما کردیم نقص است، ما در برابر آیت‌الله اشرفی چیزی نبودیم، در واقع مشاهدات خود را گفتیم. ■

خصوصیات علمی‌شان خوب بود. به طور عمده در آخوند، علم مهم است و از آن مهم‌تر هم عمل کردن به آن علم است. مرحوم حاج آقا عطاء اشرفی معروف به علم و عمل بودند. چنین افرادی کم پیدا می‌شود، البته هستند؛ اما زیاد نه.

هستند، اما شهید مراتب دارد. مثلاً از حضرت پیامبر عزیز اسلام (ص)، حضرت زهرا سؤال می‌کنند که آیا حمزه سیدالشهداء که می‌گویند سیدالشهداء زمان خودش بوده، سیدالشهداء اولین و آخرین است؟ حضرت فرمودند: «نه، ایشان سیدالشهداء اولین و آخرین است، البته به غیر از پیامبران و اوصیاء (ع) که آن‌ها دوازده امامند و حساب‌شان جداست و شهدای کربلا هم.» اما این‌ها شهیدان محراب هستند، غیر از این‌ها نظیر شهید مطهری، شهید بهشتی نیز خیلی زیادند. مرحوم آیت‌الله امینی کتابی نوشته با عنوان شهداء الفضیله و از سیصد نفر از علما که در طول تاریخ به شهادت رسیده‌اند، اسم برده است. ما، شهید ثانی داشتیم و نیز شهید اول و شهید ثالث را، از اعظام و بزرگان. این‌ها فقط مربوط به زمان ما نیست، در خود انقلاب هم، ما کسانی را داشتیم که امام جمعه نبودند، مثل شهید باهنر، شهید بهشتی و شهید مطهری که این‌ها نیز آدم‌های بزرگی بودند، ولی این نکته را من به ضرس قاطع می‌گویم که امام راحل (ره) برای هیچ شهیدی پیام تسلیتی مثل شهید اشرفی اصفهانی



خاصی داشتند که به محرومین و مصدومین سر بزنند و به خانواده شهدا نیز همین‌طور. خلاصه، با وجود پیرمرد بودن‌شان با کمال رشادت کارهای جوان‌ها را انجام می‌دادند و مطالبی که ایشان در خطبه‌های نماز جمعه می‌گفتند، برای کل کشور مؤثر بود نسبت به موقعیت عظمت ایشان به نظرم تاکنون در مورد آثار شهید، کم کار شده است. من، دوست دارم از پسرهای ایشان بخواهم که خطبه‌های مرحوم آیت‌الله اشرفی را جمع‌آوری و منتشر کنند، البته یک چیزهایی جمع شده، اما از نظر من کافی نیست.

شهید در این خطبه‌ها، بیش‌تر راجع به چه موضوعاتی صحبت می‌کردند؟

درباره همه چیز. خطبه هر هفته، در واقع مربوط به همان هفته است؛ از نظر سیاسی و سایر مسائل. مطالب ایشان همیشه ارتباط مستقیمی با زمان و مکان و موضوعات هفته داشت.

ایشان چه خصوصیات دیگری داشتند؟

خصوصیات علمی‌شان خوب بود. به طور عمده در آخوند، علم مهم است و از آن مهم‌تر هم عمل کردن به آن علم است. مرحوم حاج آقا عطاء اشرفی معروف به علم و عمل بودند. چنین افرادی کم پیدا می‌شود، البته هستند؛ اما زیاد نه. خداوند ان‌شاء‌الله این‌گونه انسان‌ها را زیادتر بکند، اما کسانی که هشتاد سال عمر بکنند و همه این هشتاد سال عمر، توأم با علم و عمل فوق‌العاده باشد، بسیار کمند. آن‌ها، آدم‌هایی هستند که تقوا به معنای واقعی در وجودشان این‌ها بوده است، از نظر عملی و اخلاقی این‌ها علمای عاملین بودند؛ خداوند درجات‌شان را عالی کند.

شما بیشتر در طول مدت هشت سالی که از سال ۱۳۵۳ تا لحظه شهادت آیت‌الله اشرفی با ایشان مانوس بودید، چگونه رابطه‌ای با شهید داشتید؟

خیلی خوب، ایشان به منزل ما می‌آمدند. چون کارهای من مربوط به جبهه و جنگ بود، عده‌ای از علما و بزرگان که وارد آن‌جا می‌شدند، معمولاً وارد بر ما می‌شدند و مثلاً حاج آقا اشرفی یک وقت متوجه می‌شدند که حاج آقای یثربی امام جمعه کاشان آمده و بعد به اتفاق می‌آمدند به منزل ما برای دیدن ایشان و گاهی اوقات بعضی از علما وارد منزل حاج آقا عطاء می‌شدند و ما با دیگر علما به منزل ایشان می‌رفتم و با همه‌شان دیدار می‌کردیم، یعنی یک اتحاد و اتفاق بسیار گرمی بین روحانیت آن‌جا وجود داشت.

شما چه وجه تشابهی بین این شهید و شهدای صدر اسلام دارید و آیت‌الله اشرفی را با کدام‌یک از شخصیت‌های صدر اسلام و صحابه حضرت رسول (ص) مقایسه می‌کنید؟

هر گلی یک بویی دارد، اما آن‌ها یک حساب جدایی دارند، ما روایتی از پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) و امام صادق (ع) داریم که شهدای کربلا نظیرشان نیست؛ نه در گذشته و نه در آینده؛ پس مقایسه نمی‌شود کرد. بله، همگی شهید